

چرا هنوز کرامت؟

سی سال از زمانی که با کرامت آشنا شدم گذشته است. بیست و هشت سال از تیرباران او می‌گذرد، اما او هنوز هم در ذهن مردم ستم کشیده ما جای ویژه خود را حفظ کرده است. بیست و هشت سال درد و رنج، ستم و استثمار، زندان و شکنجه و ممنوعیت در رژیم‌های پهلوی و اسلامی نتوانسته است خاطره او را از یاد مردم بزدايد. این همه ایستادگی و جانبازی قهرمانان دیگر در زندان‌ها و دادگاه‌های دو رژیم، این همه مبارزه در شکل‌های گوناگون در این مدت فرا آمده است و هنوز کرامت بر جایگاه رفیع خود ایستاده است و به زورمداران می‌گوید: اگر به نابودی خویش باور ندارید تاریخ نشانتان خواهد داد.

من در این سی سال جان فدایان جسور و مهربان و یکرنگ و صادق و سرشار از عشق به مردم و کینه از دشمن، از آن دست که کرامت بود، فراوان دیده‌ام. بسیار بودند آن‌هایی که در مقابل جوخه اعدام فریاد زنده باد خلق، زنده باد سوسیالیسم، مرگ بر جلا و ... سردادند و از گلوله‌ها با لبخند استقبال کردند. بسیاری آن‌هایی که با رفتار خود سربازان و پاسداران دست‌آموز دژخیم را تحت تاثیر قرار دادند. کم نبودند آن خودساخته اندیشمندان که با ایمان راسخ خود شاهپرستان و ملاپرستان را نسبت به کردارشان به شک انداختند. بسیار بودند بسیار، اما هیچ یک کرامت نشدند. کرامت آنچه خود بود، چیزی بیشتر از آن‌های دیگر نبود. از خود گذشتگی و آشتی‌ناپذیری جسورانه، ایمان راسخ او به باورها و دانسته‌هایش که همه پشتوانه ایستادگی و خود فدا کردن است، به نظرم بیشتر از آنچه که می‌باید باشد، نبود. ماندگاری او در ذهن تاریخی- حماسی توده‌ها به‌خاطر تشخیص درست از وظیفه‌ای مشخص در لحظه‌ای مشخص از تاریخ و عمل کردن به آن بود. او به آگاهی مارکسیستی مسلح بود و می‌دانست، دانستن، باور و خواستن دگرگونی اجتماعی کافی نیست. باید دگرگونش کرد و در این راه بر دوش هر انسانی در لحظه خاصی از زمان باری گذاشته می‌شود. اگر به مقصد رساند، سپاس جاودانه مردم پاداش اوست و اگر زمین نهاد، گمنامی و یاس بختک زندگی خالی‌اش خواهد بود.

در آن زمانی که رژیم شاهنشاهی همه دستگاه‌هایش را برای سیرک "تمدن بزرگ" کوک کرده بود و در پی تسلیم برده‌وار مردم بود و در این راه از هیچ دروغ، دسیسه و کشتاری روگردان نبود. کسانی چون کرامت (صرف‌نظر از ایدئولوژی) ایستادند، سکوت را شکستند و بساط شعبده‌باز را به هم زدند.

پرونده "ترور شاه" جزئی از استراتژی اختناق و شعبده "تمدن بزرگ" بود. واقعیت این بود که اصل طرح (اگر انجام می‌شد) گروگان گرفتن برای آزادی زندانیان سیاسی بود. از آنجایی که می‌دانستیم شاه جز خانواده خودش برای هیچ فرد یا افراد دیگری در سرزمین زیر چکمه‌اش، هیچ ارزشی قائل نیست، می‌بایست یکی از افراد خانواده خودش را به گروگان گرفت. طرح با خیانت امیر فطانت دوست نزدیک کرامت که خود را به ساواک فروخته بود، ناکام ماند. شاه نمی‌خواست به این واقعیت تن دهد که جریانی ایدئولوژیک در کشورش وجود دارد که مخالف سیرک اوست. او می‌خواست به دنیا بگوید این‌ها "خرابکارانی" هستند که از جای دیگری پشتیبانی می‌شوند، چیزی که در همه‌جای دنیا پیدا می‌شود و همه هم می‌خواهند شخص اول مملکت را بزنند. (نه این‌که اگر ما می‌توانستیم او را نمی‌زدیم، نه، اما در دستور کارمان نبود) به این صورت طرح ترور شاه توسط ساواک ساخته

وپرداخته شد، که در واقع توطئه‌ای بود علیه افکار عمومی آن زمان. در صحنه نمایش دادگاه نظامی هم که به اصطلاح ما را محاکمه می‌کردند، ساواک دادگاه را چنان سازمان داده بود که هفت نفر متملقانه به نفع رژیم حرف بزنند، بقیه هم هرچه بگویند سانسور شود. این محاسبه در جایی غلط از آب درآمد. کرامت تصمیم گرفته بود چنان کند که نتوانند از کشتن او خودداری کنند. او به من گفت: اگر این پرونده خون ندهد سیرکشان گرفته است. این آن وظیفه تاریخی بود در آن لحظه. "خون است و ماندگار است".

خسرو گل‌سرخ‌ی هم راه او را دنبال کرد و سه نفر دیگر هم کم و بیش چنان کردند. ساواک کینه مردم را از دستگاه جهنمی شاه محاسبه نکرده بود. مردم پیام کرامت را گرفته بودند. دست شعبده‌باز رو شده بود. حماسه شکل گرفت و بخشی از تاریخ حماسی شد.

نه این که بعد از رستم، رستم‌های دیگری نبوده‌اند، نه این که بابک همان یکی بود، نه این که حیدر عمو اوغلی دیگری نیامده است، نه. فراوان بوده است و گاه بیشتر از خود آن‌ها، اما پیش‌فرواوانند که مشعل به‌دست راه می‌نمایانند. آن‌ها دیگر خود نیستند، نمادی از آرزوها، از آنچه باید بود، هستند.

کرامت‌ها سکوتی را شکستند که انقلاب ۵۷ را به دنبال داشت. سیاهی همچنان بردوام است، مشعل داران هم. آن‌ها آتشی خواهند افروخت که شعبده‌باز سیاه جامه جمهوری اسلامی را در آن خواهند سوزاند. کرامت دیگر آن کسی نیست که ما می‌شناختیم، او را دیگر نمی‌شود گرفت، به زندان انداخت، دادگاهی و تیرباران کرد. کرامت نماد ایستادگی و مبارزه است. او هنوز زنده است، چرا که دیکتاتوری و زور و استثمار و جهل زنده است. او را نمی‌شود از یادها زدود.

طیفور بطحائی

زمستان ۱۳۸۰